

# دلہ پر ایت تنگ شدہ عزیز دلہ!



تصویرگر: ساید مور

نویسنده: لیزا مک کورت

مترجم: محبوبہ نجفخانی

کتابها/عزیزی

- اگر آن هواپیما یادش برود  
چطوری پرواز کند، می‌پرم سوار  
یک بالن می‌شوم. از ابرها و  
ستاره‌ها می‌گذرم تا چشمم  
به پنجره‌ی اتاق تو بیفتد.  
آن وقت، با بالنم یک‌راست  
می‌آیم توی اتاقت.



- مامان، دلت آن‌قدر برایم تنگ شده که

هر جور شده بیایی خانه، پیش من؟

مامان گفت: «امروز سوار یک هواپیمای نقره‌ای بزرگ می‌شوم و برمی‌گردم خانه.»

- ولی مامان، اگر هواپیما پرواز کردن یادش برود، چی؟

